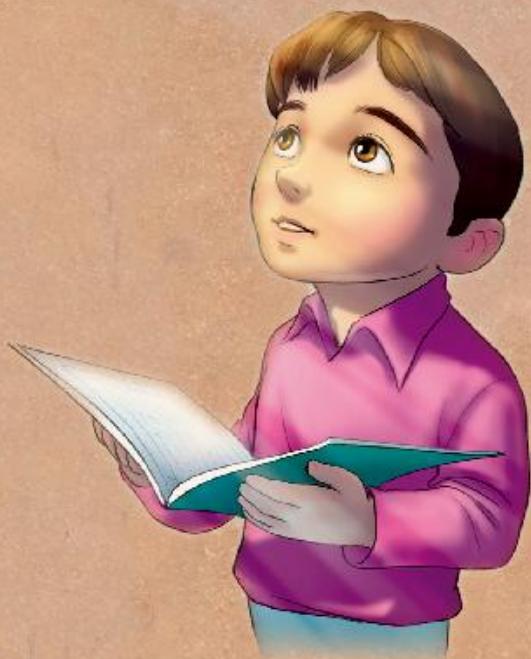


بِسْمِ
اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيمِ



آغاز هر کتابی، نام خدای داناست
او که همیشه هرجا، بخشنده و تواناست
قبل از کتاب خواندن، می خوانم این دعا را:
قلب مرا تواز وهم، خارج نما خدایا!
من رابه نور دانش، یارب گرامی ام دار
درهای رحمت را بمن تو باز بگذار!
علم توبی نهایت، من بندهای زمینی
فهمیده ام خدایا. تو مهربان ترینی!

شاهرزاده اسپر

عنوان و نام پندار	سرهنشه
شامل کتابخانه/موزه ملی اسلامی، اسنادی از علم، میراث و فرهنگ اسلامی	شامل کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی اسناد و کتابخانه ملی اسلامی	سازمان اسناد
مشهد، آستان قدس رضوی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی اسلامی	مشهد
۱۳۹۷	تاریخ
۱۷ من: صدور (چاپگاه)، ۱۷ × ۲۲ سری، ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۹۰-۰۱-۸	تاریخ
گروه	و پشت پورستاروس
گروه سینمایی	پیشگفت
آزاد، تکرار ۵۰ - نهاد	مردمخواج
محلیت مددخواه، امنیت، ۱۱۲ - ۰۲۰۲ - ۰۲۰۰ - ۰۲۰۰	مردمخواج
Imam Khomeini - Fiction All the Muhammad	مردمخواج
دانشگاه امام خمینی	مردمخواج
Religious fiction	مردمخواج
میرزا، طیب - ۱۷۸۵ - اسناد	شناخت از ازد
سیدی، زینه سادات ریاضی	شناخت از ازد
آستان قدس رضوی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی اسلامی	شناخت از ازد
استاد حسن روحانی، اسناد و کتابخانه ملی اسلامی	رد پذیری از دنیا
۱۴۰۰/۰۷/۱۷ - ۱۴۰۰/۰۷/۱۷	شناخت از اثبات مدنی
۵۱۳۲۸۶۷	



گمسانی و شفافی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

عنوان: شاهزاده اسیر

نویسنده: حسین میرزا نی

تصویرگر: علی میری

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

ویراستار محتوایی و زبانی: زینب سادات حسینی

ارزیاب علمی: حجت الاسلام و المسلمین جواد محمدی

صفحه‌آراء: عباس پرچمی

ناشر: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی (زاfer رضوی)

چاپخانه: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شمارکان: ۵۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۹۰-۰۱-۸

قیمت: ۹۰۰۰۰ ریال (غیر قابل فروش)

نشانی: مشهد مقدس، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، بین باب‌الهادی

و صحن غدیر، پلاک ۱۸۳، مدیریت فرهنگی.

صندوق پستی: ۹۱۲۳۵-۳۵۱

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۷

سامانه پیامکی دریافت پیشنهادها و انتقادها: ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲

حق چاپ محفوظ است.

گروه سنی ب و ج

تقديم به

حضرت نرجس خاتون عليها السلام، مادر بزرگوار امام زمان عليه السلام.



ابرها به آرامی در آسمان حرکت می‌گردند. خورشید، نور و گرمای خودش را به زمین می‌بخشید. نسیم خنکی می‌وزید و شاخه‌های درختان را تکان می‌داد. «بُشر» با بیل کوچکی که در دست داشت، خاک‌های با غچه خانه‌اش را زیر و رو می‌گرد و علف‌های اضافی را بر می‌داشت. او تصمیم گرفته بود با غچه کوچکش را از گل‌های زیبا پُر کند؛ آخر بُشر این خانه و با غچه را خیلی دوست داشت؛ به خاطر اینکه فاصله اینجا تا خانه امام‌هادی (سلام الله عليه) خیلی کم بود.

بُشر از دوستان و پیروان امام‌هادی (سلام الله عليه) بود که از زمان سکونت امام در شهر سامرا، افتخار همسایگی با حضرت را به دست آورده بود.

کار با غچه داشت تمام می‌شد که یک مرتبه صدای درب حیاط بلند شد. بُشر دست‌هایش را شست و درب را باز کرد. «کافور» بود؛ همان جوانی که در منزل امام‌هادی (سلام الله عليه) خدمت می‌کرد. سلام‌وعلیکی گردند و بُشر فهمید که امام با او کار دارند. به سرعت لباس‌های خاکی خود را تکان داد، دست و صورتش را شست و دنبال کافور به راه افتاد.

در منزل امام‌هادی (سلام الله عليه) متوجه شد برای مأموریت مهمی انتخاب شده است. امام نامه‌ای را که به خط رومی نوشته بودند، همراه با ۲۲۰ سکه طلا به او دادند. روزی را هم مشخص گردند و به بُشر فرمودند که باید قبل از ظهر آن روز، کنار پل بزرگ شهر بغداد که روی رودخانه زده بودند، حاضر شود و در میان اسیران جنگی که برای فروش به مردم، با کشتی به شهر آورده می‌شدند، خانمی





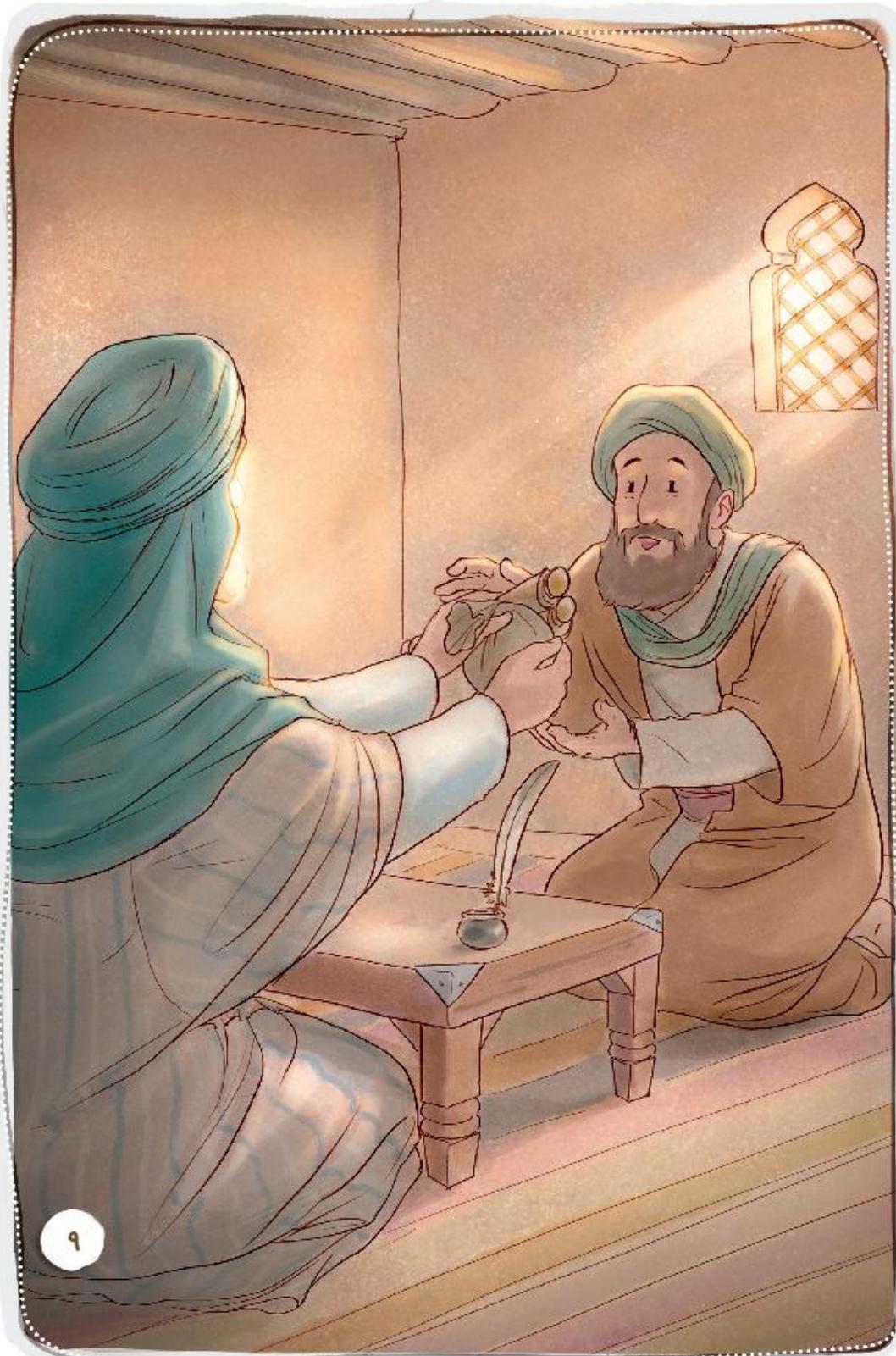
را پیدا کند و او را به منزل امام ببرد. حضرت تمام نشانه‌های آن خانم را هم به بُشدادند و برایش دعا کردند.

بُشر خیلی خوشحال بود که امام این قدر به او اعتماد کرده‌اند و مأموریت به این مهمی را به او سپرده‌اند.

روزی که امام فرموده بودند، فرا رسید. بُشر لباس پاکیزه‌ای پوشید و طبق خواسته امام، قبل از ظهر، خود را کنار پل بزرگ بغداد رساند. کشتی‌ها کنار پل، آرام گرفته بودند و اسیران جنگی از آن‌ها پیاده می‌شدند. چند نفر مسئول فروش اسیران بودند. بُشر که رسید، دید سریکی از فروشنده‌ها خیلی شلوغ است. جلوتر که رفت، متوجه شد این همان فروشنده‌ای است که امام فرموده بودند. کمی منتظر شد. چند نفر از اسیران فروخته شدند تا اینکه یک مرتبه بُشر متوجه شد نوبت فروش همان خانمی است که امام‌هادی (سلام‌الله‌علیه) نشانه‌هایش را گفته بودند. به سرعت جلو رفت و خود را به فروشنده رساند.

مردی مشغول چانه زدن با فروشنده بود و می‌خواست آن خانم اسیر را بخرد. خریدار حاضر شده بود ۳۰۰ سکه طلا بپردازد؛ ولی آن خانم که پشت پرده‌ای ایستاده بود، گفت: «ای مرد، پول‌هایت را دور نریز! من حاضر نیستم همراه تو بیایم.»

فروشنده گفت: «آخر خانم جوان، من باید چه کار کنم؟ شما که همه مشتری‌ها را رد می‌کنی!» خانم جواب داد: «هیچ کاری نکن. فقط کمی صبر کن تا





کسی بباید که من هم بتوانم به او اعتماد کنم.»

فروشنده می خواست چیزی بگوید که بُشر جلو رفت. نامه امام را از زیر لباسش درآورد و گفت: «آقا، لطفاً این نامه را به آن خانم بدھید. این نامه را یکی از بزرگان عرب نوشته‌اند. اگر خانم قبول کنند، من از طرف صاحب نامه مأمورم که ایشان را با خودم ببرم.»

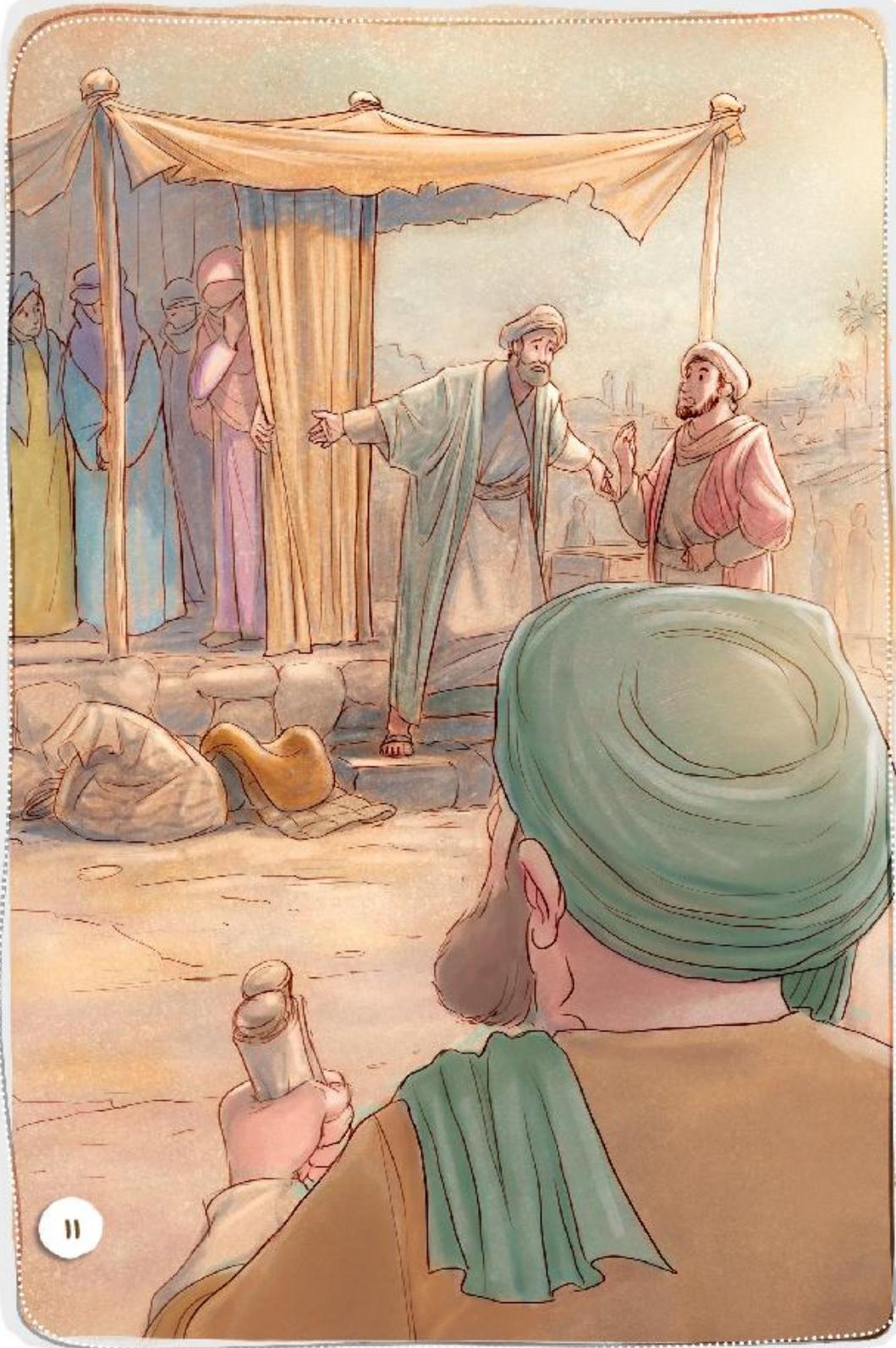
فروشنده با تعجب نامه را گرفت و باز کرد؛ ولی هرچه به نامه نگاه کرد، چیزی نفهمید؛ برای همین، به بُشر گفت: «این نوشته چه معنایی دارد؟ ما عرب‌ها با این خط آشنا نیستیم!»

بُشر جواب داد: «بله! درست است. این خط رومی است. مولای من این نامه را به زبان اهل روم نوشته‌اند.»

فروشنده سری تکان داد و نامه را به سمت خانم اسیر گرفت.

چشم او که به نامه افتاد، اشک در چشم‌هایش حلقه زد و به فروشنده گفت: «از تو ممنونم! نویسنده این نامه، همان است که من در انتظارش بودم. لطفاً مرا به او بفروش.»

فروشنده کمی فکر کرد؛ بعد لبخندی زد و گفت: «باشد! قبول می‌کنم. برای من فرقی نمی‌کند: این آقا ۳۵۰ سکه طلا بدهد و شما را ببرد.»





بُشر چند لحظه احساس نگرانی کرد؛ ولی بعد نگاهی به فروشنده گرد و گفت:
«فرستنده نامه خودش قیمت را هم معلوم کرده و فقط ۲۲۰ سکه طلا فرستاده است.»

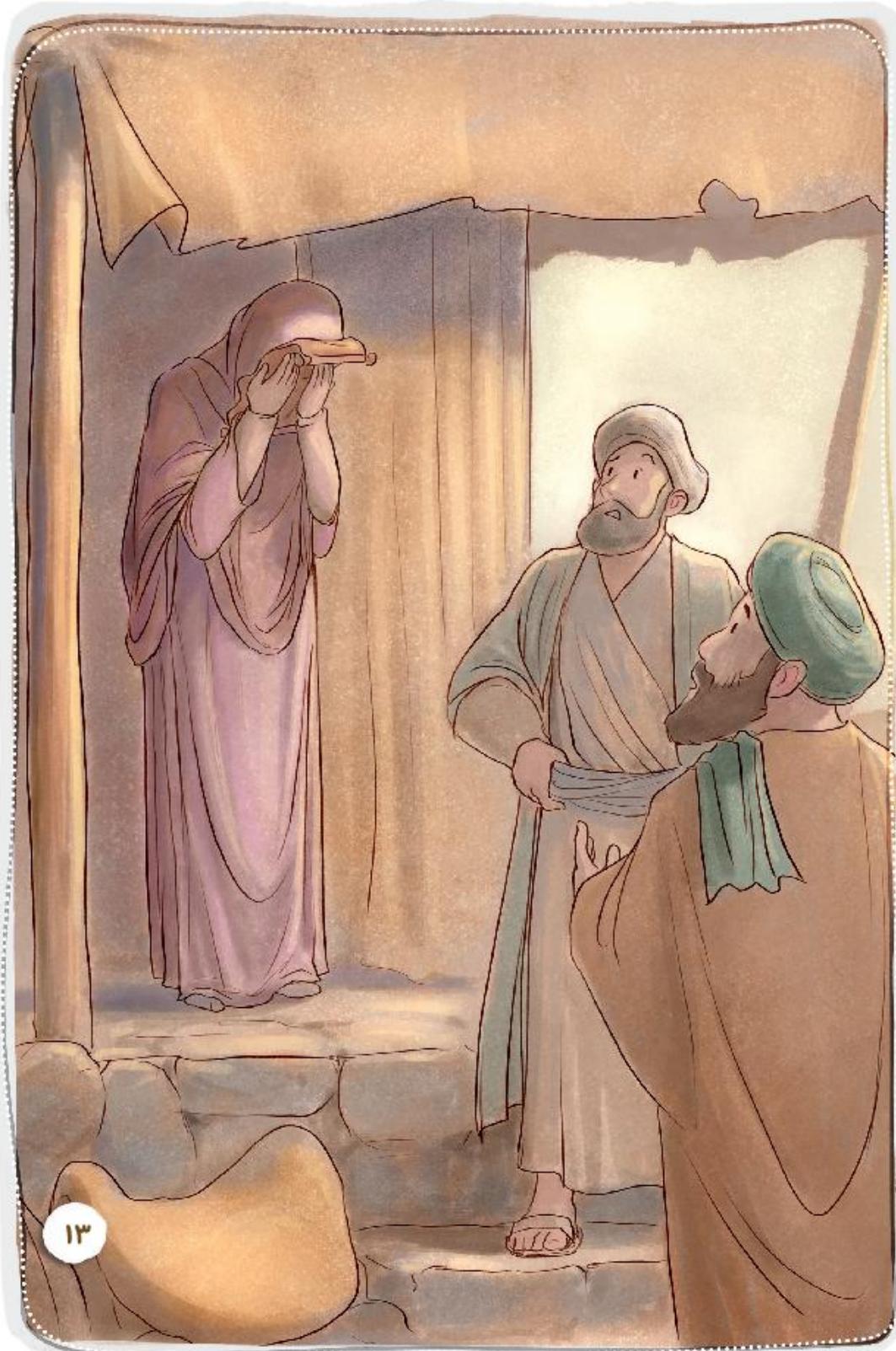
بعضی از خریداران که داشتند نگاه می‌کردند، به خنده افتادند. یکی از آن‌ها
که جوان قدبلند و لاغراندامی بود، گفت: «عموجان، مگر ندیدی چند دقیقه
پیش حاضر شدند تا ۳۰۰ سکه بپردازنند؛ اما فروشنده راضی نشد؟!»

بُشر نگاهی به آن جوان کرد و نگاهی به فروشنده؛ بعد هم منتظر جواب ماند.
فروشنده که توی فکربود، یک دفعه سرش را بلند کرد و در میان تعجب حاضران
گفت: «باشد، قبول می‌کنم. به همین ۲۰۰ سکه راضی هستم.»

سروصدای جمعیت بلند شد. بعضی‌ها غرغر می‌کردند و می‌گفتند: «یعنی چه؟
ما که حاضر بودیم پول بیشتری بدھیم و...!» ولی معامله تمام شده بود.

بُشر به راه افتاد و خانم جوان هم پشت سر او حرکت کرد. از جمعیت که
فاصله گرفتند، خانم نامه را چند بار بوسید و بر چشم‌هایش گذاشت. بُشر گفت:
«عجب است! شما نامه‌ای را می‌bosید که حتی نویسنده‌اش را نمی‌شناسید؟!»
و جواب شنید: «عجب حال شماست که امام خود را نمی‌شناسید و به بزرگی و
عظمت مقام او آگاهی ندارید!»

بُشر که حالا واقعاً گیج شده بود، گفت: «منظورتان چیست؟ شما اسیری
هستید که از کشور دیگری به اینجا آورده شده‌اید. این چیزها را از کجا می‌دانید؟





اصلًاً مجري شما چیست؟ اگر ممکن است بگویید تا من هم بدانم!»

خانم جوان کمی فکر کرد و بعد همان طور که به آرامی پشت سر بشر حرکت می‌کرد، گفت:

نام من ملیکه است. پدرم شاهزاده و پدربرزگم امپراتور بزرگ روم و مادرم نیز از فرزندان حواریون، یعنی یاران مخصوص حضرت عیسی (سلام الله عليه) است. پدربرزگم چند بار تصمیم گرفت مرا شوهر دهد؛ ولی هر بار اتفاقی می‌افتد و مراسم به هم می‌خورد تا آنکه یک شب، خواب عجیبی دیدم!

حضرت عیسی (سلام الله عليه) و حواریون را دیدم که در قصر پدربرزگم جمع شده بودند. یک مرتبه قصر پر از نور شد و پیامبر اسلام و حضرت علی و سایر امامان وارد شدند. حضرت عیسی (سلام الله عليه) به احترام پیامبر اسلام (صلی الله عليه وآلہ وسلم) بلند شدند و به سرعت، به سمت ایشان رفتند. پیامبر اسلام (صلی الله عليه وآلہ وسلم)، حضرت عیسی (سلام الله عليه) را در آغوش گرفتند و فرمودند: «ای روح الله، به تو مژده می‌دهم: ما آمده‌ایم تا ملیکه را برای فرزندم حسن بن علی خواستگاری کنیم!»

حضرت عیسی (سلام الله عليه) با خوش حالی قبول کردند و این دو پیامبر بزرگ خدا، مرا به عقد حسن بن علی درآوردند.





از خواب که بیدار شدم، این ماجرا را به هیچ کس نگفتم؛ ولی محبت حسن بن علی در دلم جای گرفت. حتی یک شب، حضرت فاطمه (سلام الله عليه) را در خواب دیدم که با مهربانی و محبت با من رفتار کردند و به برکت آن حضرت، دین اسلام را پذیرفتم و مسلمان شدم. از آن زمان به بعد، هر شب، حسن بن علی را در خواب می دیدم و برای دیدن ایشان لحظه شماری می کردم.

بُشْرَىْكَفْتُ: «ماجرای عجیبی است خانم! ولی از این عجیب‌تر آن است که شما در بین اسیران چه می کردید؟»

ملیکه خانم پاسخ داد:

این هم یکی از الطاف حسن بن علی است. یک شب که ایشان را در خواب زیارت کردم، گفتمن: «آقا، دلم خیلی تنگ شده! دوست دارم پیش شما باشم. چه کار کنم؟» حضرت فرمودند: «چند روز دیگر، جنگی بین مسلمانان و رومیان رخ می دهد. لباس خدمتکاران را بپوش و به صورت ناشناس، همراه خدمتکاران لشکر روم باش. بدان که به دست مسلمانان اسیر خواهی شد و از این طریق به ما خواهی رسید.» بعد هم ماجرای این نامه دلنشیں پیش آمد که از طرف امام هادی (سلام الله عليه) و توسط شما به دست من رسید.



IV



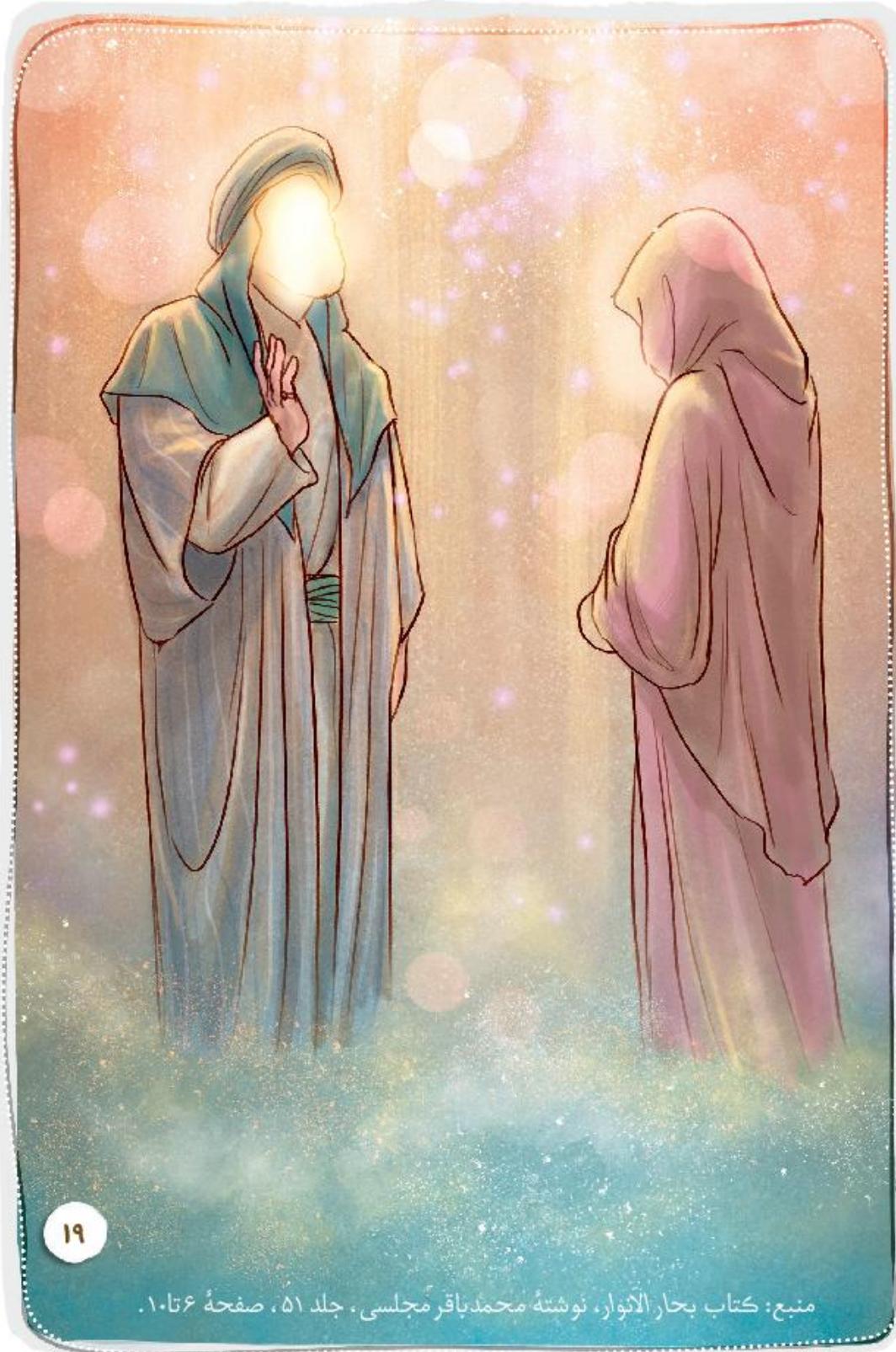
بُشر هنوز هم متحیر بود که به منزل امام رسیدند. خواهر امام، یعنی حکیمه خانم هم آنجا بودند. وارد خانه که شدند، امام‌هادی (سلام الله علیہ) با خوش‌روی از آن‌ها استقبال کردند؛ بعد از بُشر تشکر کردند و از مليکه پرسیدند: «بزرگی و عظمت اسلام را چگونه دیدید؟» مليکه سر به زیر انداخت و گفت: «مولای من، چه بگوییم! شما که خود، بهتر از من می‌دانید.»

حضرت فرمودند: «آفرین بر تو! حالا بگو بینم دوست داری به عنوان هدیه، ده‌هزار سکه طلا به تو بدhem یا مژده یک بشارت بزرگ را؟» مليکه که در وجود خود نیازی به مال و اموال دنیا نمی‌دید، پاسخ داد: «به مال و اموال دنیا نیازی ندارم. اگر صلاح می‌دانید، آن بشارت را بفرمایید.»

حضرت لبخندی زند و فرمودند: «به تو بشارت می‌دهم که به زودی، از پسرم حسن بن علی، صاحب فرزندی خواهی شد که تمام دنیا را از دوستی و مهربانی و عدالت پر می‌کند و حکومت الهی را در تمام گره زمین بربا می‌کند. او آخرين حجت خداست.»

بعد مليکه خانم را به خواهر عزیزان سپردند و فرمودند: «او را به خانه خودت ببر و دستورات دین اسلام را به او بیاموز. او همسر فرزندم حسن و مادر قائم آل محمد (صلی الله علیه وآلہ وسلم) است.»

ملیکه خانم خیلی خوش حال شد و خدا را شکر کرد که چنین عاقبت خوبی در انتظار اوست.



مسابقهٔ فرهنگی شاهزاده اسیر

توضیحات شرکت در مسابقهٔ فرهنگی

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. با کمک بزرگترها، نام مسابقه و شماره گزینهٔ صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد دورقمی از چپ به راست، به همراه نام و نام خانوادگی خود، به شمارهٔ ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ پیامک کنید.

مثال: شاهزاده اسیر ۱۲ سعیده براتی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی، به نشانی:

www.razavi.aqr.ir

* از زمان دریافت کتاب، یک ماه مهلت دارید که در مسابقه شرکت کنید.

* بین پاسخ‌های صحیح، قرعه‌کشی می‌شود و برای برنده‌گان پیامک ارسال خواهد شد.

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول. ملیکه خانم چگونه دین اسلام را پذیرفت؟

۱. بعد از دیدار امام حسن عسکری (سلام الله عليه)

۲. در خواب و بعد از دیدار حضرت زهرا (سلام الله عليهها)

۳. بعد از دیدار پیامبر اسلام (صلی الله عليه وآلہ وسلم)

پرسش دوم. مادر ملیکه خانم از فرزندان چه کسی بود؟

۱. حواریون، یعنی یاران مخصوص حضرت عیسی (سلام الله عليه)

۲. حواریون، یعنی یاران مخصوص حضرت موسی (سلام الله عليه)

۳. قیصر، پادشاه امپراتوری بزرگ روم